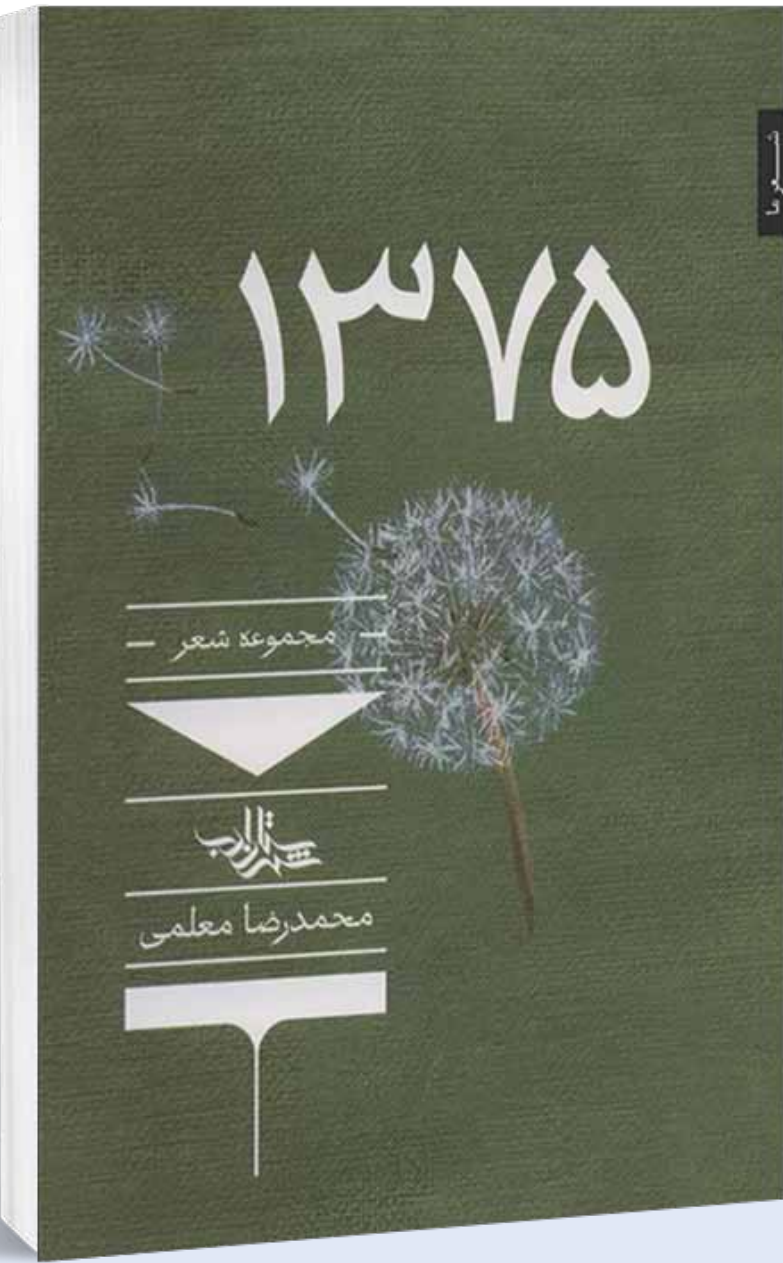


۱۳۷۵



مجموعه شعر «۱۳۷۵» اثر محمدرضا معلمی در ۸۵ صفحه تنظیم شده و شامل آشناری است در قالب‌های غزل و رباعی. غزل‌ها تا صفحه ۶۴ را اشغال کرده‌اند و شامل ۲۷ غزل است که معمولا ۶، ۵ و ۷ بیتند و باقی صفحات را گزاشته‌اند برای ۲۸ رباعی؛ رباعی‌هایی که بیشتر درباره تنهایی شاعر است و وابستگی او به عشقی یا یازرگی که شاعر می‌خواهد همه او باشد و یک نفس زن هم خود نباشد و این معنایی جز عشق و عرفان ندارد؛ منتها مهم این است که شاعر این معنا را چگونه در مخاطب القا می‌کند و او نیز باورش کند و از جمله حرف‌های تکراری و شاعران‌اش نپندارد و نیز جقدر می‌تواند به آن عمق و فراز و گسترآ بدهد:

«سرمست حضور، غرق بودن باشم
سرشار از تو، شعر مظنطن باشم
ای من همه تو، مخواه و مگذار که من
اندازه یک نفس‌زدن، من باشم»
می‌بینید که هیچ یک از عباریر و سطرهای رباعی

سرشار از تو، شعر مظنطن باشم
ای من همه تو، مخواه و مگذار که من
اندازه یک نفس‌زدن، من باشم»
می‌بینید که هیچ یک از عباریر و سطرهای رباعی

البته به ظاهر این آئینه بازی و تقابل «من» و «تو» توانسته رباعی او را معنایی عمیق ببخشد اما همین تعبیر را رباعی‌سرایان دیگر، خاصه در بین معاصران، سیدحسن حسینی بسیار زیباتر و عمیق‌تر و با فضای گسترده‌تری سروده‌اند. این یعنی شاعر این دفتر، محمدرضا معلمی، باید برای رباعی‌سرای فکری دیگر کند، اگر می‌خواهد در این شیوه و قالب موفق شود. دیگر اینکه اغراق‌ها یا غلوهایی از دسته رباعی ذیل تنها می‌تواند برای دل‌بستگان به رباعی‌های تازه‌آمده دهه ۶۰ جلب و یببا باشد؛ اغراق‌ها و غلوهایی که تنها توصیف‌های شعاری را در خود پنهان می‌یاند:

«برگشت ب‌سوی تو، پریشان شده بود
یک گل؟ نه! تمام باغ حیران شده بود
ای نورتر از نور، تماشای تو را
خورشید هم آفتابگردان شده بود»

رباعی ذیل هم شباهت‌ش به زبان و فضای رباعی‌های مشهور و معروف دهه ۶۰(که تقلیدهایش بیشتر در دهه ۷۰ دیده می‌شد) بسیار است، خاصه که در دهه مد نظر رباعی‌های بسیاری در وصف و رسای شهندهای جنگ سروده می‌شد:

«یک دشت ستاره سپید آوردند
از سرفه آسمان، امید آوردند
تعلیر «سرمست حضور» تا «غرق بودن» تا «سرشار از تو» تا بقیه.

رباعی‌های دیگر هم حرف‌های چندان مهمی برای گفتن ندارند و در این حدند که مثلا «تو بخند تا من زنده شود»:

«خورشید شدن، نور شدن، تابیدن
غم‌های مرا، اگر چه پنهان، چیدن
جز خنده‌ات از هیچ کسی ساخته نیست
بر این دل مرده باز جان بخشیدن»

خلاصه کلام اینکه شاعر در رباعی‌های مجموعه شعر «۱۳۷۵»، «خود را کسی نمی‌تواند بیندارد جز تو که او باشد»:

«پیش از هوسی نمی‌توانم باشم
بی تو نفسی نمی‌توانم باشم
از صحبت آئینه چنین معلوم است
من جز تو کسی نمی‌توانم باشم»

نگاهی به مجموعه شعر «۱۳۷۵» سروده محمدرضا معلمی

بیا که منتظرم من

ا | وارث گیلانی |

در مجموع رباعی‌های این دفتر چندان محکم و استوار نیستند؛ اگر چه خیلی هم سست و ضعیف نیستند. شاید بهترینش رباعی ذیل باشد که البته بار زیبایی و موثر بودن آن روی بیت آخر است:

«آخر روزی بلندپروازانه
بر می‌یابد گرفت از این ویرانه
جز بازی رنگ نیست دنیا، با مرگ
خواهیم گذشت از این تماشاخانه»

مجموعه شعر «۱۳۷۵»، اثر محمدرضا معلمی را انتشارات شهرستان ادب که یکی از انتشاراتی‌های حرفه‌ای در حوزه نشر است، سال ۱۴۰۲ منتشر کرده است.

اما غزل‌های مجموعه شعر «۱۳۷۵» از محمدرضا معلمی که شاعری ۲۷ ساله است، بیشتر عاشقانه است و از دوری و انتظار و دوست‌داشتن محجوبانه دخترتری لطیف می‌گوید و گاه هم فراتر از این و عربان‌تر از این می‌رود، و نیز گاه از کنار یاز بودن و آشنیان او شدن و تماشآ و غزل‌هایی از این دست، سخت عاشقانه اما نه عربان و غیرمحجوبانه. در واقع، این دفتر یک دفتر عاشقانه است، بیشتر با غزل‌هایش و با رباعی‌هایش کمی عارفانه. می‌گویم «کمی عارفانه»، زیرا شاعر آنگونه که باید و شاید از پس عارفانه‌هایش بر نیامده است. درباره غزل‌های عاشقانه‌اش که بیش از نیمی از کتاب را به خود اختصاص داده نیز در چند سطر زیرتر سخن می‌گویم اما اینک بگوییم از غزلی که شاعر برای غلام سیدالشهدا که نامش «جسون» بوده، گفته است. این مضمون و موضوع آنقدر بکر و تازه است که می‌توان بهترین غزل‌ها را از دل آن درآورد؛ برای غلامی که با اربایش برادرانه زیست و در تنها‌ترین روزهای برادرش برای او و در راه او شهید شد؛ غلامی که در جامعه ارزشی نداشت جز به بهای چند سیم و زر ناچیز اما چنان مقام یافت که شاعر این دفتر درباره‌اش می‌گوید:

جز یک خیال از نفس افتاده چیست؟
بر من ببخش، در خور شآن تو نیستم...
من بنده تو بودم آری دلیل داشت
عمری اگر شبیه تو ازاده زیستم
این‌سان اگر برلبرت افتاده‌ام، ببخش
آخر نشد که پیش قدم‌ت بایستم
ای ابر بی‌قرار که از راه می‌رسی
بر من بیار، کن که کم از خاک نیستم»
اگر چه این غزل بسیار راه داشت که شاعرش آن

را بهتر بگوید و زیباتر بسراید. غزل بالا و غزلی برای کودک یمنی و برای مادر از آخرین غزل‌های این دفتر است و آخرین غزل را هم شاعر درباره خودش گفته و آرزوی شهادتی که دارد؛ شهادتی که بینامتنین است، زیرا معلوم نیست آرزوی شهادت برای وطن و دین است یا برای یاز مجازی (که مجازش راه به حقیقت می‌برد)، یا برای هر دو، و نیز اگر است مخاطب کمی در خماری متن و مطلب بماند؛ اگر چه چهره مجازی غزل آشکارتر است:

«مقدر است که تا گی در انتظار بمانم؟
که چند ساعت دیگر سر قرار بمانم؟
تنم چنان خزان و سرم اسیر زمستان
نمی‌توانم از این بیشتر بهار بمانم
اگر چه اول صبح است و زود آمده‌ام، باز
دوباره دلپره دارم که از قطار بمانم
مر ارها کن از این غم، مرا ببر که مبدا
شبیه مردم این روز و روزگار، بمانم
مرا چه عاقبتی خوش‌تر از شهید تو بودن؟
از اینکه تا نفس آخرم دچار بمانم
بیا که منتظرم من، که آرزوی من این است
که بی‌قرار بمیرم، که بی‌مزار بمانم»

یکی از جالب‌ترین غزل‌های ایسن دفتر، غزل شماره ۱۶ است. علت جالب بودن آن نیز در نوع قافیه‌ای است که شاعر را هم به‌سمت پرباری و پشتوانه کلماتی چون مولوی و مثنوی و معنوی می‌برد، هم به‌سمت پشتوانه و تنوع کلماتی چون منزوی(حسین منزوی، شاعر غزل‌سرای مشهور) و دنیوی و «راه می‌روی»؛ اگر چه محمدرضا معلمی ثابت کرده که در مجموعه شعر «۱۳۷۵»، معمولا از موقعیت‌هایی که برایش ایجاد می‌شود، کامل و ظریف و دقیق استفاده نمی‌کند، هر چند گاه تقریبا از آنها خوب استفاده برده باشد:

«شورا‌فرین شبیه غزل‌های مولوی
جذاب و ناب مثل حکایات مثنوی
آهوخرام، گاه بر از شور و گاه نرم
مثل سماع، غرقه حالات معنوی
دیوانه‌وار، مست، جنون‌آفرین، شگفت
یادآور شکوه غزل‌های منزوی
مانند ابرهای بهاری گریخته
از قید بندهای نفس‌گیر دنیوی
برپیچ‌وتاب، جاری و ساری، شبیه رود
بر عین ناز، غرق طمانینه و قوی
اینها تمام، وصف قدم‌های توست‌ها!

به بهمین!»:

چای، سرد
خنده، سرد
پشت پنجره، صدای آن پرنده سرد
آه‌های مادرم
بهمینی دوباره است
اما در شعر کوتاه دیگر با نام «مادرانه»، شاعر به زیبایی «از دیوار، مادر می‌سازد وقتی...»:
وقتی گیاهی سبز
بر دست‌های سنگی‌اش رویدید
لب‌های او خندید
دنیا برایش جور دیگر شد
دیوار، مادر شد

شاعر در ۲ شعر «لب مادرم» و «زمین، مادر ما» نیز در سطح حرکت می‌کند و شعر عمق و گسترایی ندارد و این‌مادرانه گفتن در سراسر دفتر «روی شاخه آبان» دیده می‌شود.
گفتم و باز می‌گویم با این همه، این دفتر خالی از شعر‌های زیبا و جاف‌ناده و دارای حرف‌های شاعرانه نیست؛ مثل شعر «خوش به حال رودخانه» که منیره هاشمی به‌خوبی و با نگاه جزئی‌نگر در نشان دادن رودخانه در مقام یک شاعر موفق بوده است:
خوش به حال رودخانه

نگاهی به دفتر شعر «روی شاخه آبان» اثر منیره هاشمی

خوش به حال رودخانه

یک کبوتر سفید پر زد و به آسمان رسید
خوش به حال‌شان...
راستی! قطور می‌شود به آسمان رسید؟

همین مستحای شعر بالا در شعر «ریشه‌ها» با پرداختی کامل و حتی تکامل‌یافته دیده می‌شود اما این اتفاق در ۳ سطر آخر شعر متوقف می‌ماند. اگر چه خود ۳ سطر آخر به‌تنهایی نیز زیباست اما انگار شعر ساختار و فرم‌ش را تنها تا ۶ سطر اول توانسته پیش ببرد و در ۳ سطر آخر دچار دست‌انداز یا خلا شده است، انگار بعد از سطر ششم، شعر، یک حلقه از شعر معقود شده است و نمی‌گذارد شعر همان‌گونه که درخشش آغاز کرده بودن و ادامه یافته بود، به پایان برسد، و گرنه شعر همین‌طور هم نامفهوم نیست اما مفهومش روان نیست. یعنی شاعر باید با تمهیدی ظریف، این «پله‌پله به آسمان رفتن طرف را» باورپذیر می‌کرد، همان‌گونه که در سطرهای قبلی با بیان جزئیات و ظرافت تشبیهات و از طریق وجه عینی بخشیدن به سطر‌ها به این مهم رسیده است:

ریشه‌های من
دوستان من، پرنده‌های من...
برگ‌برگ خنده‌های من...
در میان جنگلی بزرگ مانده‌اند
از درخت سبز بودم
چند پار‌ه‌چوب مانده است
گوشه حیاط، روز و شب
راه رفتنت به آسمان شدم
پله‌پله نردبان شدم

علاوه بر نگاه مذهبی و فضای مذهبی بسیاری از شعرهای دفتر «روی شاخه آبان»، نقش «مادر» و ستایش و بیان حالات او و نیز نگاه و بیان و فضای «مادرانه» را کشف کردن، از دیگر نکات قابل توجه شعر‌های این دفتر است؛ مثلا در یک جا «ایران، مادر است و شاه‌هایش مأمَن خورشید است و ماه گردن‌آویزش؛ قلبش اقیانوس آرام است با ماهیان آزاد و در چشمانش گله آهوان شاد...» شعری که اگر یک سطر شعاری را نداشت، شعرت خود را خالی از شعار متجلی می‌کرد؛ زیرا سطر‌هایی از این دست بیشتر به درد شعار و به کار سرود می‌آید نه شعر؛ منظور این سطر است: «باشی همیشه خرم و خندان» در شعر زیبای ذیل با نام «مادرم ایران»:
خورشید روی شاه‌های توست
بر گردن تو، ماه آویزان
در قلبت اقیانوس آرامی‌ست

مفهوم اشاره داشته و گفته است، آن‌گونه که همه پدیده‌های طبیعی و حتی اشیا در حال ستایش و تسبیح خدايند...

در واقع، اشتکالی ندارد شاعران از مضامین و مفاهیم مشترکی بهره ببرند اما مهم این است که این مفهوم و محتوا باید بعد به شکل و زبان دیگری گفته شود تا جلوه دیگر و روی دیگری از آن آشکار شود. اینکه همان حرف مولانا را با کمی پس و پیش کردن دوباره بازگو کنیم و حتی آن را با ضعف بیانی و سستی زبانی به خورد مخاطب بدهیم لطفی ندارد، بلکه ملال‌انگیز هم خواهد بود:

تسبیح می‌گویند
چخشک‌ها، گل‌ها
بر شاخه بلبل‌ها
باران و ابر و نور
پروانه‌ها با هم
در دشت‌های دور
تسبیح می‌گویند
در روزها، در شب
هر چیز این دنیا
شعری که علاوه بر نکات منفی باز گوشده، یک نکته‌ی منفی بزرگ دیگر هم دارد و آن قابل ادامه دادن این اثر است؛ آن هم از هر جایی که بخواهیم؛ حتی از سطر‌های ۳، ۲ و... و نیز بعد از سطر آخر. اینکه بگوییم «همه چیز در حال تسبیح گفتن است» و بعد تند تند هر چیز دم دست‌مان آمد به آن اضافه کنیم که از غیر شاعران هم برمی‌آید!

شعر «بادبادک» هم که در معنای کلی خود یک شعر آیینی و مذهبی محسوب می‌شود، می‌توانست از پرداخت بهتری برخوردار شود؛ مثلا شاعر می‌توانست روی «گیر کردن» و «به آسمان رسیدن» کار کند و روی این ۲ امر جولان دهد و میدان‌داری کند، نه اینکه با عجله از کنار این مضمون خاصی بگذرد و به نوعی آن را در کلیت خود رها کند؛ اگر چه این شعر جزئی‌نگری‌های با تناسب و زیبایی نیز داشته است؛ مثل «گیر کردن بادبادک لای شاخه» و «پریدن و به آسمان رسیدن دو پرنده» اما کلی گویی جاری در سطر‌ها و سطر شعاری آخر شعر، بار سنگین معنوی شعر را کم‌رنگ کرده است، البته شاعر می‌توانست فقط «به آسمان رسیدن» را در آخر برای خودش حفظ کند:

لای شاخه‌های یک درخت خشک
گیر کرده‌ام
یاکریم کوچکی پرید

الف.م. نیساری: انتشارات «گویا» گزیده شعرهایی را در حوزه شعر نوجوان و جوان منتشر کرده با نام کلی «شعر شباب» اما بسیاری از شعرهای این کتاب‌ها دور از زبان عموم مردم نیست. ناشر برای هر شاعر، کتابی مستقل چاپ کرده که معمولا بین ۶۰ تا ۱۲۰ صفحه است؛ مجموعه‌شعرهایی حاوی اشعار کلاسیک، نیمایی و سپید که طبعاً در هر مجموعه‌ای تعدادشان متغیر است. کلر نشر گویا می‌تواند حرکتی باشد برای نزدیک‌تر کردن عموم مردم به شعر.

یکی از مجموعه‌کتاب‌های «شعر شباب»، دفتر شعر «روی شاخه آبان» منیره هاشمی است؛ شاعری متولد ۱۳۵۹ با ۲ دهه سابقه شاعری در حوزه شعر کودک و نوجوان. این مجموعه، گزیده‌ای است از اشعار منیره هاشمی در ۹۶ صفحه شعرهای این دفتر به غیر از سه‌چهارپاره، همه در قالب نیمایی است. اشعار این کتاب اغلب کوتاهند و بیشتر از ۵–۴ سطر نیستند. بقیه شعر‌ها هم معمولا در یک صفحه متعارف کتاب جا می‌گیرند.

موضوع و مضمون دفتر شعر «روی شاخه آبان» منیره هاشمی بیشتر حول محور مسائل عمومی است. از نام شعر‌ها نیز می‌توان بی به موضوع آنها برد؛ نام‌هایی چون «کوچه و برف»، «سلام»، «انتخاب»، «وطن»، «شعر آفتاب»، «بیزاری»، «سبب نارس» و... و نیز نام‌های خاص و اختصاصی و امروزی و جاری در روزمرگی؛ مثل «بادبادک»، «من کلاس هیچم»، «قطار از ریل خارج شد»، «خنده‌های زورگی»، «عکس اول روزنامه‌ها» و... و دیگر اینکه فضای کلی این دفتر خالی از فضاهای شعر انقلابی و معنوی و آیینی نیست:

نه در قطب برفی
نه در غرب تار یک
همین‌جا به خورشید نزدیک
خدا خواست در بهترین نقطه خاک
به همراه این پرچم عشق
بالا بیاییم
خدا خواست
اینجا به دنیا بیاییم

بهرتر بود در شعر انقلابی و وطنی بالا، شاعر تنها از وطن خود تعریف می‌کرد و شعار نمی‌داد؛ شعار «غرب تار یک»، چرا که غرب در کل که تار یک نیست. همچنین خوب بود کاری هم به «قطب برفی» نمی‌داشت. این‌گونه‌نگاه کردن، کشور کوبری و نیمه‌کوبری و بی‌آب ایران را که کمتر سرسبز است، شاعر نادیده می‌گیرد. بهتر بود شاعر اشاراتی ملموس نیز به شاخصه‌های این «بهترین نقطه خاک» می‌کرد؛ تا دچار کلی‌گویی نشود.

شاعر در شعر نیمایی و آیینی خود نیز از نوع تفکر و احساس و شعر و سخن مشهور مولانا بهره می‌برد که در چندین شعر خود به این معنا و

